

درباره‌ی فارسی نویسی (۲)

ناصر پورپیراز

ب-۱. یکی دیگر از مشکلات رسم الخط فارسی تعیین تکلیف باحرف اضافه‌ی «به» است. در این مورد نیز باید به معنی راهنمایی کننده‌ی این حرف اضافه توجه کرد که به مقدار زیادی به ۱۵ در انگلیسی شبیه است. به غالباً کلمه‌ای است مستقل و سمت و سوی حرکت را مشخص می‌سازد:

من فردا به خانه‌ی شما می‌آیم.

بالاخره قرار شد مطلب را به دوستان بگوییم.

برای دریافت مطلب می‌توان به کتاب‌های لازم مراجعه کرد.

مردم به دشمنان این آب و خاک درس‌های لازم را خواهند داد.

غالباً اصرار می‌شود که «به» همراه واژه‌ی بعد از خود نوشته شود و درباره‌ی آن

به‌که بهی زینت یا بهی قیدساز خوانده شده است، اصرار در اتصال افزون‌تر است.

سپس قواعدی ارائه شده است که از فرط دشواری کاربرد فهم خود قاعده نیز سهل نیست و

از تفکیک‌های عدیده‌ی پیشنهادی درباره‌ی انواع به‌ها، مشکل می‌توان سردر آورد.

البته در تمامی موارد هیچ دلیل زبان‌شناسی یا آواشناسی و غیره نیز قید نمی‌شود

و در نهایت چیزی جز ابراز سلیقه و گاه واگذاری تصمیم نهایی به خواننده از کار در

نمی‌آید. ولی ما می‌خواهیم بازهم با تکیه بر معنی به و نقش نحوی آن در جمله، مدافع حفظ

استقلال آن در همه‌جا باشیم.

در بیش‌تر زبان‌ها، هنگام جدایی، لفظی به‌کار می‌رود که گویای امید به دیدار بعدی

است. مواردی چون زبان ما کم است که لفظ جدایی (خدا حافظ) به گونه‌ای است که

بی‌امیدی و ناپاوری به بازیافت مجدد یکدیگر در آن موج می‌زند و گویا رسیدن‌گزند

بر جان هر کسی چنان محتمل است که مگر خدا او را حفظ کند و گرنه امیدی به دیدار بعدی

باقی نمی‌ماند.

یادآور می‌شوم که در فارسی کهن کلمه‌ی درود به‌عنوان سلام و در هنگام بازیافت و

برخورد به‌دیگری ادا می‌شده است و زمان جدایی فقط حرف اضافه‌ی به را پیش از درود

می‌آورده‌اند: به‌درود که معنای «تاسلامی دیگر» یا به امید دیدار را می‌رسانده است. در این

جا نقش خلاق، مستقل و معنی‌ساز و جهت‌نمای به حذف نشدنی است. امروزه عادت شده

است بدرد را به‌طور یکپارچه، واژه‌ای مستقل بشناسیم و آن را با اندک تغییری در تلفظ

(بی حرکت ساختن حرف دال نخست) به همان معنای غلط «خدا حافظ» بگیریم و بدین ترتیب نقش زنده و جان دار و سمت دهنده‌ی این حرف اضافه را، ذلیل و بی‌اهمیت می‌سازیم. بی‌گمان آن مقصود که در جمله‌ی زیر از واژه‌ی بدرود اراده شده است، تا آن جا که به معنی واژه مربوط می‌شود به کلی غلط است: «خواجه در سال ۱۱۴۹ به سن ۹۰ سالگی بدرود زندگی گفت». در نمونه‌های زیر اهمیت مطلب مورد اشاره‌ی ما یعنی نقش سمت دهنده‌ی «به» آشکارتر می‌شود:

| | |
|-------------|---|
| در به در | : حرکت ناامیدانه از محلی به مکان دیگر |
| رو به رو | : حرکت از چهره‌ای به چهره‌ی مقابل، حرکت متقابل از شیشی به شیشی دیگر |
| جا به جا | : حرکت از محلی به محل دیگر |
| به درستی | : حرکت صحیح |
| به سامان | : حرکت آراسته، حرکت با مقدمات لازم |
| نا به سامان | : حرکت نا آراسته، حرکت بدون مقدمات لازم |
| به تازگی | : حرکت نو |
| به آسانی | : حرکت سهل |
| سر به هوا | : حرکت بدون چشم انداز |
| به احتمال | : حرکت نامطمئن |
| به یقین | : حرکت مطمئن |
| و غیره | |

هر جزء در مثال‌های بالا چنان نقش خدشه ناپذیر خود را در تفهیم مطلب ادا می‌کند که دست‌کاری در فیزیک و یکپارچه کردن آن، قصابی ناموجهی است در نگارش فارسی که نه فقط ذبح بی‌دلیل هستی حرف اضافه‌ای پر کاربرد و کارساز است، بل، که اخلال در آسان‌نویسی و آسان‌خوانی و خراب‌کاری در یافتن راه حلی قطعی و عام برای رسم الخط فارسی است.

حتی همان‌هایی که می‌خواهند نقش جهت دهنده و مستقل به را در استحکام بسافت نحوی جمله و ادای منظور، عمداً به فراموشی سپارند، غالباً ناگزیر می‌شوند، چنان که اغلب آورده‌اند، در این ندیده‌نگاری‌های خود، البته فقط به همان دلیل‌های زشتی و زیبایی و غیره، استثناهایی قائل شوند، که نیازمند به خاطر سپردن فهرست طولیلی از استثناها در کاربرد حرف اضافه‌ی به است. در حالی که بی‌هیچ اشکال فنی و علمی می‌توان به‌ی حرف اضافه را در همه‌جا به‌جز چند مورد جدا نوشت.

ب-۴. در سه مورد زیر به لازم است جزئی از واژه شناخته شود:

۱. آن‌جا که از صورت کهن‌تر به یعنی «بد» استفاده می‌شود: بدان، بدین، بدو، بدان

بدانان، بدینان، بدیشان و غیره

۲. آن‌جا که تداخل ناصحیح و استمداد نا لازم از حرف جر ب و حرف نفی لاعربی

(بلا) در ابتدای واژه‌های مختلف، مصطلح شده است: بلاشک، بلا معارض، بلا فاصله،

بلا تکلیف، بلاد رنگ و یا آنجا که حرف اضافه‌ی فارسی به، با حرف تعریف عربی ال در مرور زمان متصل شده است: بالعکس، بالآخره، بالفطره، بالطبع و غیره. اختلاط نامناسب و شکل‌های نادرست فوق، برای هر کس که اصرار در کاربرد این واژه‌های من در آوردی غیر ضرور دارد، می‌تواند محفوظ بماند و گر نه معادل‌های بسیار زیبا و یکدستی برای همه‌ی این گونه ترکیب‌های بی‌هویت وجود دارد، که مشکل فوق را برطرف می‌سازد:

| | |
|-------------------|-------------------------------|
| بلا آخره | : سرانجام |
| بالعکس | : برعکس، به عکس |
| بلا شک | : بدون شک، بی شک |
| بلا معارض | : بی معارض، بی مخالف، بی مانع |
| بلاد رنگ | : بی درنگ |
| بلا فاصله | : فوری، فوراً |
| بالفطره و غیره | : در اصل، ماهیتاً، فطرتاً |

ب-۳. تأکید مصدری که صورتی از فعل در فارسی کهن است، که هنوز باقی است و به ویژه در شعر کاربرد وسیع دارد:

گفتن، بگفتن

خفتن، بخفتن

رفتن، بر رفتن

گردیدن، بگردیدن

دیدن، بدیدن

و مصدرهای فراوان دیگر.

پ-۱. هیچ: گرچه هیچ را واژه‌ی مستقل معنی‌دار شمردن سهل نیست و پیش‌تر آن را از ادات استفهام نفی می‌شمارند. اما دفاع از استقلال آن نیز غیر ممکن نیست. در موارد بسیاری از واژه هیچ معنا و مفهوم مستقلی برداشت می‌شود. نهایت اینست که این معنا و مفهوم، واحد، یا برجا و عریان نیست. شاید بتوان هیچ را از واژه‌های مبهم دانست ولی با این همه بهتر است کمی به نقش هیچ در جمله‌های زیر توجه کنیم:

دنیا همه هیچ و اهل دنیا همه هیچ،

هیچ به عاقبت کار نمی‌اندیشند.

از این همه تلاش هیچ سود قابل اعتنایی نخواهد برد.

با کمی دقت معلوم می‌شود که از هیچ استنباطی متضاد همه می‌شود. اگر همه را تمام و مجموعه و کلیت منظور کنیم، باید هیچ را اندک و نابود و صفر بی‌انگاریم و در این صورت به مجردی که آن را معنی کردیم بر موجودیت مستقل واژگانی آن صحه گذارده‌ایم. برای روشن شدن پیش‌تر به دریافت‌های تفسیری از جمله‌های نمونه‌ی بالا می‌پردازیم:

مجموعه‌ی هستی صفر است و مجموعه‌ی زندگانی نابود.

در باره‌ی عاقبت کارشان ابداً نمی‌اندیشند.

قسمت آن‌ها از مجموعه‌ی کوشش‌هایشان، جز اندکی نیست.
بدین ترتیب برداشت واژگانی از کلمه‌ی هیچ مایه لازم را برای حیات مستقل دارد.
قاضی از متهم می‌پرسد:
- چیز دیگری برای گفتن داری؟
و پاسخ می‌شود:

- هیچ!

می‌توان واژه‌ی ابتدا، نه یا خیر را جای این پاسخ گذارد. اما در عین حال هیچ هنوز چیزی وسیع‌تر از همه‌ی این جای‌گزین‌ها است. بنابراین هیچ کاربرد ویژه‌ی خود را دارد و جای خالی برخی از ابراز تمایلات را، که چنان ذهنی است که واژه‌های شناخته شده توان بیان آن‌ها را ندارد، پر می‌کند. ناتوانی در تفسیر کامل و صحیح واژه‌هایی چون هیچ، همه، هنوز و مشابه آن‌ها که گاه قید، گاه مبهم، و گاه حرف خوانده شده‌اند از اهمیت و استحکام و ضرورت استقلال آن‌ها در ساختمان نحوی جمله نخواهد کاست و نمی‌توان با مرکب‌سازی‌های بی‌دلیل چون: هیچوقت، هیچکس، هیچکدام، هیچطور و بهیچرو به جای هیچ کدام، هیچ‌طور، و بهیچ‌رو خود را از اندیشیدن به معنی و نقش واژه‌های فوق‌ها کرد. ت-۱۰ این و آن. این و آن ضمیرهای اشاره‌ی دور و نزدیک‌اند و جز چند مورد که ضرورت شعر با ساینیدگی‌های مکرر این دو ضمیر را با واژه‌های دیگر ترکیب نموده، و خود قابل بحث و طرح است، در هیچ مورد دیگر سرهم نویسی آن‌ها جایز نیست:

چنین (چون این)

چنان (چون آن)

همین (هماین)

همان (همآن)

همچنین (همچون این)

همچنان (همچون آن)

برابر قاعده‌ی پیش گفته در باره‌ی هم، (الف-۴) پیوسته نگاری واژه‌هایی چون همین و همان و همچنین و همچنان به دلیل این که واژه‌ی هم معنی مستقل و شناخته شده‌ی خود (یعنی نیز) را ندارد، صحیح است. تنها می‌ماند این که آیا بنویسیم همانین، همان، همچون این، همچون آن و یا صورت فعلی را حفظ کنیم. بی‌گمان در تمامی موارد ذکر شده، از نظر فصاحت و سهولت انتقال، نگارش اصل‌های اخیر لایق‌تر و صحیح‌تر است:

یکی از همانین روزها، انتظار به سر خواهد رسید.

امروز هوا آفتابی است و همچون این خواهد بود فردا و پس فردا.

دیروز هم، همچون آن که گمان داشتم بی‌دیدارت گذشت.

در موارد فوق هر چند صورتی که پیشنهاد می‌کنیم به اصل نزدیک تر است اما نگارش شکسته‌ی آن‌ها به خصوص در مورد همین و همان و همچنین و همچنان به میزانی مصطلح شده است که نمی‌توان انتظار داشت شکل ارائه شده به سهولت پذیرفته شود.

اما در مورد چنین و چنان، باز گرداندن واژه‌های درون این ترکیب‌ها به صورت

اصلی و مستقل خود، به خصوص آنجا که به نشر می نویسیم، قابل تأمل بیش تر است.
روز گاری چون این (چنین) که بر ما می گذرد، بازم نخبگانی چون آن (چنان) که
بودند، خواهد زاد.

چند بار جمله‌ی بالا و نظیرهای آن را، که خود می سازید، با واژه‌های کامل و چند بار
نیز باشکسته‌ی در پرائز آمده بخوانید و در آوای کلام خود تأثیر کامل خوانی را در فصاحت
به دست آمده بسنجید و اگر چون آن در آمد که گفتیم به واژه‌های اصلی ترکیب‌های فوق،
از این پس حیات دوباره ببخشید. با این همه بر جدانویسی چنین و چنان به عنوان يك
ضرورت نمی توان اصرار ورزید.

قاعده‌ی کلی در مورد ضمیرهای اشاره‌ی این و آن را چنین می نویسیم: ضمیرهای
اشاره‌ی این و آن را جز آنجا که با پیشوندهم همراه اند، نمی توان به هیچ دوی با هیچ
واژه‌ی دیگری پیوسته نوشت:

این دنیای دون، این مردم خوش باور، این چه درختی است؟ آن چه کوهی است؟
آن چه (چیز) به خود نمی پسندی بر دیگران میسند، آن، که در خواب غفلت به سرمی برد. این
ها همه نشان بی اعتباری جهان است. چون آن، که همه دیدیم. چون این، که شاهدهیم. آن-
گاه، که خورشید طلوع می کند. این سبوی بشکسته. آن عمر بر باد رفته. درست تر آن است
که. به تر این است که و غیره.

ت-۲. هر کجا این و آن پس از شکل کهن تر حرف اضافه‌ی به (بد) می آید، ناگزیر
شکل‌های فعلی آن حفظ می شود:

بدین منظور، نامی حاضر فراهم آمده است.

حقه‌ی مهر بدان مهر و نشان است که بود.

بدان سان اجل بر او فرود آمد، که فرصت وداع نماند.

روزگار بدین گونه می گذرانیم، که می بینید.

ث-۱. که و چه: چه ممکن است ادات استفهام باشد:

چه بر سر خودت آورده‌ای؟

چه شد که نماندی؟

چه بجرم کرده‌ام؟

ث-۲. گاهی چه حرف ربط است و برای بیان تساوی بین دو چیز استعمال می شود.
برای نهادن چه سنگ و چه زر.

چه روز و چه شب، در خدمت هم نوع به سرمی برد.

چه بخوانند و چه نخوانند، سر نوشت بر آن‌ها فرود خواهد آمد.

در برابر مرگ، چه سلطان و چه گدا، چه زشت و چه زیبا، یکسان اند.

ث-۳. چه از مبهمات و به عنوان مخفف واژه‌ی چیزی یا چیزی که به کار می رود.

هر چه (هر چیز) به خود نمی پسندی به دیگران میسند،

بر آن چه (بر آن چیز که) پایدار نیست، دل میند

هر چه (هر چیز) بخواهی فراهم خواهد بود.

در تمامی موردهای بالا و یا موردهای دیگر که چه به عنوان قید مقدار چون: هر چه کردم کارگر نیافتاد و یا قید کثرت و تعجب چون: چه فرزند برومندی! چه برف سنگینی! و غیره مورد استعمال دارد، چه پیوسته موجودیت مستقل واژگانی، نحوی و یا علامتی خود را دارد و جدانویسی آن مطلقاً ضروری است.

ث-۴. که گاه از ادات استفهام است و به مبنای چه کس می آید:

که گفتت برو دست رستم ببند؟

که چنین روزگاری را از یاد خواهد برد؟

که باید پاسخ این محنت‌ها را بدهد؟

ث-۵. که از مهمات و به معنای کس یا کسی که می آید:

توانا بود هر که دانا بود

هر که آمد عمارتی نو ساخت

هر که شد محرم دل در حرم یار بماند.

ث-۶. که به عنوان موصول و یا حرف ربط:

آنان، که خاک را به نظر کیمیا کنند، آیا شود، که گوشه‌ی چشمی به ما کنند؟

فرشته‌ای، که وکیل است بر خیز این باد، چه غم خورد که بمیرد چراغ پیرزنی؟

چنین رفتاری با زبان، نه تنها زبان را از اسب، بل، که از اصل می اندازد.

در تمامی موردهای بالا و در هر مورد دیگر برای حفظ هویت و شناسایی انواع

کاربرد که استقلال نگارش آن ضروری است. در غیر این صورت همان طور که در مورد بلکه

پیش آمده است، اتصال که به واژه‌ی بلی (شاید) به تدریج موجب شده است بلکه يك واژه‌ی

مستقل و به مفهوم و معنی شاید شناخته شده، به کلی وظیفه‌ی نحوی جداگانه‌ی که در این

نمونه مفقود شود. برای آسان خوانی و فصاحت پیشنهاد می شود، هر کجا ضروری است،

قبل از که علامت موصول یا ربط و در جملات معترضه، از علامت ویرگول استفاده شود:

خواجehی مرحوم، که خدایش بیامرزد، مردی متعصب و سخت گیر بود.

چنین، که در دل من داغ زلف سرکش تست، بنفشه زار شود تربتم چو در گذرم.

چنان، که همه می دانیم، صبح نزدیک است.

فردا، که بر من و تو بوزد باد مهرگان، آن گه شود پدید که نامرد و مرد کیست.

جشنی ترتیب داد، که يك هفته طول کشید، و سراسر آن در شادی و رقص گذشت.

از بیم آن، که گرفتار مدعیان داخلی شوند، به برادر کشی و حتی پدر کشی نیز

و اداری می شدند.

اگر باور ندارید، که ندارید، به اصل رجوع کنیم.

نه تنها عادل نیست، بل، که شایسته‌ی نام انسان نیز نباشد.

ج-۱. می علامت استمرار در افعال حال و گذشته و آینده: گاه می را پیشوندی بر سر

فعل‌های مختلف شمرده، به این قیاس استعمال یکپارچه‌ی آن را با فعل توصیه نموده‌اند:

به جای شمائل از آن جا که در گویش، گفتن شمایل رایج تر است، به سادگی میسر می شود اما

در مورد ارائه، برائت، دنائت، قائم، قائل، علائم، نائره، مسائل، رثوف، مرفوس، مرثی، حال آن که می جزو علائم دستوری زبان فارسی است و چنان که در بحث علائم گفتیم (الف-۳) برای سهولت در معرفی فعل همراه و آشنایی دستوری نوآموز باعلامت استمرار جدا نوشتن آن ضرورت است:

می بینم، می شنوم، تاکنون می باید رفته می باشیم، می توان ساعت ها نشست و این آواها را همچنان می بنویسید.

در تمامی موردهایی که می یا همی به عنوان علامت استمرار بر سر افعال می آید جدا نوشتن آن، هم از جهت حفظ حیات علائم آسان کننده آموزش زبان و هم برای رفع اشکال در نگارش که قبلاً در انتهای بحث (الف-۳) آورده ایم، لازم است.

ج-۲. در گرایش و در نگارش فارسی، استعمال شکسته ی افعال به فراوانی شنیده و دیده می شود:

حقیقت این است که در همیشه رو به پاشنه نمیگرده،

میگن آب که سر بالا میره، قور باغه ابو عطا میخونه

یاور می کنی که وسط تابستون برف میومد!

میان زیر ابروشو و در دارن، چشاشم کور میکنن،

به مادر بچه ها میگم آخر میونه ی مارو به هم میزنن و میرن ها!

در نمونه های فوق از آن جا که فعل ها صورت سالم خود را ندارد و اگر جدا از می استمرار نوشته شود بعضاً قابل خواندن نیست، پیوسته نویسی می در افعال شکسته توصیه می شود:

افعال شکسته فوق که به صورت «گرده»، «گن»، «ره»، «خونه»، «توتی»، «ومد»، «ان» و غیره در آمده، دارای معنی و شکل واژگانی نیست و صحیح تر این است که باعلامت می استمرار یکپارچه باشد تا خواندن و درک آن ها سهل تر شود.

ج-۱. هر چند همزه از حرف های اقبای فارسی نیست، اما تعیین تکلیف و اخراج قطعی آن از نگارش فارسی، فعلاً ناممکن است. چنان که نمی توان در شرایط فعلی با تنوین و یا تشدید در نگارش قطع رابطه نمود. اما در مورد همزه امکان به حداقل رساندن کار برد آن موجود است. در این باره می بایستی به آوای واژه توجه کرد و هر کجا که جایگزین همزه با ی فارسی، بدون این که به آوای واژه لطمه ای بخورد، ممکن باشد، این جایگزینی ضروری و لازم است.

نقطه ی اوج حادثه ی داستان، قلعه ی داستان محسوب می شود.

تجربه ی دراز مدت بشری، مایه ی اصلی پیروزی علم است.

به سابقه ی آشنایی، خانه ی خود در اختیارش گذاردم.

ج-۲. همیشه جایگزینی همزه با ی فارسی به سهولت موردهای فوق که همزه در انتهای

واژه قرار می گیرد، نیست. همزه ی میانی کلمه همیشه قابل تبدیل به ی نیست. نوشتن شمایل